

فرهیختگان این روزها خیلی‌ها تلاش می‌کنند با پاسخ تک‌بعدی به یک سوال مشخص تمامی آینده ایران در عرصه سیاسی را پیش‌بینی کنند، آینده‌ای که مساله هسته‌ای و توافق‌ی به‌نام برجام فعلا محور و بستر موضوعات، تصمیم‌گیری‌ها و اتفاقات است ولی معلوم نیست در آینده هم اینچنین باشد و همه‌چیز در چارچوب برجام و مساله هسته‌ای خاتمه یابد.

در میان فعالان سیاسی داخلی و اغلب کسانی که در عرف سیاسی به رادیکال‌ها معروفند، کسانی حضور دارند که معتقدند ایران در عرصه سیاست خارجی که حالا برجام و پرونده هسته‌ای هم بخش لاینفک آن است، باید و باید و باید در تعامل با ابرقدرتی به‌نام آمریکا مناسبات خود را تعریف کند و به‌اصطلاح به‌گونه‌ای رفتار کند که مجبور به رویارویی و تقابل با کاخ سفید نشوند. این افراد در بزنگاهی مانند خروج آمریکا از برجام و افزایش تنش‌ها اکت سیاسی خود را گسترش می‌دهند و به هر نحوی از ادعا، تئوری خود را دنبال می‌کنند؛ بیانیه صادر می‌کنند، به‌رئیس‌جمهور آمریکا نامه می‌نویسند، در رسانه‌های نزدیک به کاخ سفید و کنگره یادداشت منتشر می‌کنند و اگر دست‌شان برسد با نزدیکان یا حتی مقامات کنگره و کاخ سفید هم به مذاکره می‌نشینند تا طرح سیاسی خود را پیش ببرند، طرحی که در خارج و در مواجهه با آمریکا مبتنی بر خواهش و تمنا برای امتیازگیری جناحی و تذکر مداوم که «اگر مذاکره نکنید، اگر با ما راه نیابید و اگر کمک‌مان نکنید جناح‌مان در داخل تضعیف می‌شود و جریان مقابل به پیروزی می‌رسد» استوار است و در داخل مروج دوگانه مذاکره یا جنگ و به‌دنبال اینکه آنقدر از احتمال جنگ و درگیری سخن گفته شود تا حاکمیت تحت فشار افکار عمومی مجبور به کوتاه آمدن و نشستن پشت میز مذاکره از موضع ضعف شود.

تحت‌تأثیر همین فعالیت‌ها حالا و همزمان با روزهایی که ایران قرار است گام دوم کاهش تعهدات خود را ذیل برجام بردارد، مهم‌ترین سوال قبل از هر چیز دیگری و حتی قبل از شناختن محتوا و اقدام ایران در گام دوم و سوم، این شده که «نتیجه این اقدامات چه می‌شود»، «آیا این مسیر باعث افزایش تنش‌ها خواهد شد؟» و همچنین اینکه «آیا این اقدامات باعث افزایش تحریم‌ها و مشکلات اقتصادی نخواهد شد؟» علاوه‌بر این، افکار عمومی درباره احتمال رفتن پرونده ایران به «شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» و «شورای امنیت سازمان ملل» هم سوالات مهمی دارد که باید پاسخ داده شوند، پاسخ‌هایی که البته یک رسانه صرفا می‌تواند با استنباط از داده‌ها یا سوابق یک مساله به آنها بپردازد و باقی ماجرا به جزئیات سیاست‌ورزی کسانی برمی‌گردد که هم‌اکنون سکان اداره دستگاه دیپلماسی و قوه مجریه را برعهده دارند. دراین‌باره اولین مساله این است که آیا «امروز و قبل از مشخص شدن اثر گام دوم کاهش تعهدات ایران بر مسائل سیاسی و فنی پرونده هسته‌ای، برجام صرفا در مجرای قانونی، حقوقی و فنی خود قرار دارد؟

پاسخ به این سوال مشخص‌کننده بسیاری از مسائل است، مسائلی که پایه و بستر برای تصمیم‌گیری درباره آینده

پرونده هسته‌ای و برجام است. بد نیست در سه سطح این سوال پاسخ داده شود.

اول ایام مذاکرات منتهی به برجام: از نیمه دوم سال ۹۲ که مذاکرات رسمی ایران با گروه ۵+۱ در دولت یازدهم با شکل و شمایلی جدید آغاز شد، شاید به همان میزان که مسائل فنی در جریان بود، مسائل سیاسی و حواشی مربوط به آن یعنی تحریم‌ها که اثرگذاری اقتصادی داشتند، مطرح بودند. حتی جلوتر از این، از نیمه سال ۹۲ تا حدود ۱۴ ماه بعد، به نمایندگی از سازمان انرژی اتمی، تنها پژمان رحیمیان تیم مذاکره‌کننده را همراهی می‌کرد و بعد از آن بود که از علی‌اکبر صالحی نیز دعوت به حضور در جمع مذاکره‌کنندگان شد.

مرور اخبار در این ایام به وضوح نشان می‌دهد پرونده ایران در محوریت یک چالش بزرگ سیاسی و رسانه‌ای قرار دارد و طرف مقابل از تمامی ابزار خود برای تحت فشار قرار دادن مذاکره‌کنندگان ایران استفاده می‌کند، از عربستان سعودی تا اسرائیل و حتی فرانسه دست‌به‌دست آمریکا می‌دهند تا بازی را از مجرای فنی خود به یک وزن کشی سیاسی تبدیل کنند و تا جایی که در توان دارند با نقشه‌های مختلف این هدف را پیگیری می‌کنند.

دومین مرحله ایام اجرای برجام است، زمانی که اساس نه اروپا و نه آمریکا متعهد به اجرای تکالیف خود ذیل برجام نیستند

امتیازات هسته‌ای هم مانع صدور قطعنامه در شورای حکام نشد

ازجمله دیگر تعهدات ایران در این مذاکرات بود. در ادامه با وجود آنکه اروپایی‌ها دست‌پر از ایران برگشته بودند کمتر از یک‌هفته بعد دومین قطعنامه پیشنهادی آنها در شورای حکام علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران تصویب شد.

چند ماه بعد و در اسفند ۸۲ ایران و سه کشور اروپایی بار دیگر در بروکسل پای میز مذاکره نشستند؛ مذاکراتی در که پائانش ایران متعهد شد مونترال و آزمایش سانتریفیوژها، ساخت داخلی قطعات سانتریفیوژ و فعالیت‌های غنی‌سازی در تمامی تاسیسات موجود در خاک خود را هم به تعلیق درآورد. نتیجه اما بازهم مثل دفعات قبل بود؛ ۲۱ روز بعد سومین قطعنامه پیشنهادی آنها در شورای حکام علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران تصویب شد.

رفت‌وآمد های بعدی و تفاهم‌های شکل گرفته میان البرادعی و مقامات ایرانی نیز نتیجه متفاوتی نداشت. ایران در فروردین ۸۳ آغاز تعلیق داوطلبانه ساخت و مونترال سانتریفیوژها را اعلام کرد، اما دوماه بعد شاهد تصویب چهارمین قطعنامه پیشنهادی اروپایی‌ها در شورای حکام علیه خود بود. این پایان کار نبود و اروپایی‌ها برای تشدید فشارها علیه تهران و به نقطه صفر رساندن فعالیت‌های هسته‌ای آن به فاصله سه‌ماه، پنجمین قطعنامه را هم به شورای حکام بردند و به تصویب رساندند.

در ادامه اروپایی‌ها به‌رغم آنکه برخلاف توافقنامه بروکسل به تعهدات خود عمل نکرده و پرونده ایران را عادی‌سازی نکرده بودند، ایران را در توافق پاریس وادار ساختند تا رسیدن به موافقتنامه‌ای با ترتیبات درازمدت و تضمین‌های عینی، دامنه تعلیق را از قبل هم گسترده‌تر کند.

یک هفته بعد از آغاز تعلیق فعالیت‌های تاسیسات UCF اصفهان (مطابق موافقتنامه پاریس) – که طبق گزارش آژانس جزء فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم نیز محسوب نمی‌شد – در آذر ۸۲، ششمین قطعنامه شورای حکام هم تصویب شد؛ موضوعی که نشان می‌داد برای رویه راضی‌سازی اروپا و اطمینان بخشی به غرب، پایدانی متصور نیست. رویه‌ای که در آن هر امتیازی از سوی ایران با قطعنامه‌ای جدیدی از سوی شورای حکام مواجه می‌شد و هریک گام رو به عقب ایران، چندین گام رو به جلو اروپایی‌ها را به‌دنبال داشت. قطعنامه‌هایی که البته اگرچه در فضای محاسباتی جریان حاکم بر دولت تأثیری عمیق داشت اما تجربیات سال‌های بعد نشان داد که در عالم واقع تأثیر چندانی نداشته نمی‌توانست بهانه مناسبی برای امتیازدهی باشد.



ایران امروز آغاز گام دوم کاهش تعهدات برجامی خود را اعلام می‌کند بازگشت مهره هسته‌ای به شطرنج رقابت با غرب چگونه می‌تواند ورق را به نفع ایران بازگرداند؟

بازگشت هسته‌ای

شورای حکام یا شورای امنیت خواهد رفت؟ پاسخ قطعی درباره شرایط فعلی یعنی تا پایان گام دوم فعلا منفی است. دقت کنیم که ایران فعلا در جریان برجام برخی تعهدات خود را کاهش داده و هنوز اتفاق مهمی که نقض فاحش برجام باشد، رخ نداده است. ایران همان قدر که اروپایی‌ها به تعهدات خود عمل نمی‌کنند تصمیم گرفته در اقدامی قانونی که مینا طبق مواد صریح ۲۶ و ۳۶ متن برجام است، واکنش مقتضی نشان داده و مقابله‌به‌مثل کند. از این‌رو تصمیم گرفته تنها بخشی از تعهداتش را اجرا نکند و باقی مثل گذشته ذیل برجام باقی بماند.

مساله دیگر این است که آمریکا امروز اصلا در برجام نیست که صلاحیت استفاده از موادی مانند انسنب‌یک را داشته باشد و اروپایی‌ها هم به‌هیچ‌عنوان علاقه ندارند که برجام را فعلا به‌هم زنند؛ چراکه با این اقدام اول در سطح افکار عمومی محکوم می‌شوند چراکه ایران همچنان مجری اکثر قریب‌به‌اتفاق تعهدات هسته‌ای خود در توافق تیر ۹۴ است و از سوی دیگر برجام که تلاش شده از سوی اتحادیه اروپا به عنوان نمادی از موفقیت حقوقی برای این مجموعه شناسایی شود، باید زنده بماند تا این وجهه تخریب نشود، لذا فروریختن برجام به‌معنای شکست ایده اروپا برای حل فصل سیاسی و حقوقی یک منازعه جهانی است. علاوه بر اینها دو نکته مهم دیگر

و ایران نه تنها درگیر یک‌سری محدودیت‌های فنی و حقوقی شده، بلکه فشار ناشی از عدم اجرای تعهدات طرف مقابل را هم تحمل می‌کند و دوباره در یک فرآیند سیاسی شاهد توسعه محدودیت‌ها، افزایش تحریم‌ها و کارشنکی در ارتباط کشورها و مجموعه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی با ایران می‌شود. مرحله سوم اما مهم‌ترین بخش است، قسمتی که از ۱۸ اردیبهشت سال ۹۷ شروع شده و به‌خوبی گویای این است که طرف مقابل ایران در برجام به‌هیچ‌عنوان نه به مذاکرات و تعهدات حقوقی و فنی پایبند است و نه به امضایی که پای برجام دارد. ترامپ در مقابل گزارش‌های متعدد سازمان انرژی اتمی بدون هیچ مانعی از برجام خارج می‌شود و تحریم‌های سنگینی را علیه ایران اعمال می‌کند و همین خروج بعدها به‌عنوان سند بیرون کشیدن پرونده ایران از روال طبیعی، عادی، فنی و حقوقی شناخته شده و این حق را به ایران می‌دهد که پاسخ خود را به فشارهای آمریکا از فرآیندی حقوقی و فنی خارج کند و نسبت به کاهش تعهدات خود گام بردارد. بنابراین باید گفت اساسا مواجهه با آمریکا در پارادایم فنی و حقوقی به‌اندازه‌ای که لازم است، کافی نیست و باید با مجموعه اقداماتی همه‌جانبه به جنگ سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای آمریکا رفت.

سوال دوم این است که آیا پرونده ایران در گام دوم یا سوم به

هم وجود دارد که اجازه نمی‌دهد اروپایی‌ها فعلا از برجام خارج شوند یا با بردن این توافق به شورای حکام یا شورای امنیت آن را مخدوش کنند. اول اینکه اروپا و صدا البته آمریکا تصور می‌کنند ایران هسته‌ای یک تهدید است، نه صرفا یک تهدید نظامی، بلکه فراتر از آن یک تهدید چندوجهی که قوت و قدرت نظامی نازل‌ترین وجه آن است و عزت حاصل از اعتماد به نفسی که در اثر پیشرفت در یک فناوری نوین مانند انرژی اتمی به دست می‌آید، ارزشمندترین مساله. آمریکا و اروپا همچنان نگران ایجاد یک رقیب بزرگ معنوی، سیاسی و علمی برای خود هستند، قدرتی که می‌تواند در هر سه حوزه یادشده آنها و متحدان شان را به چالش بکشد و کلونی بزرگی از سمپات‌های خود را مقابل آنها علم کند، مجموعه‌ای از ملت‌ها و کشورها که قادرند نقشه بزرگی مانند طرح خاورمیانه جدید را زمین گیر کنند.

مساله دوم درباره بند مهمی از برجام است که نه اروپا و نه آمریکا علاقه ندارند پیش از فرارسیدن موعد انقضای آن، برجام به‌هم بخورد. طرف غربی توافق هسته‌ای با گنجاندن بند پنج ضمیمه B قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل به‌زعم خود معاملات تسلیحاتی ایران را نظارت‌پذیر کرده و تصور می‌کند ایران تا پایان مدت ذکرشده در این توافق یعنی پنج سال بعد از امضای توافق، برای رسمی شدن رفع تحریم‌های تسلیحاتی و نظامی خود کاری نمی‌کند که برجام فرو بریزد و اروپا هم متقابلا حتی در شرایط تضعیف این توافق تلاش می‌کند تا روزهای آخر از این فرصت استفاده و بعد از آن اگر لازم شد برجام را تخریب کند، از این‌رو بعید است که به‌مدنظر داشتن این دو نکته، اروپایی‌ها بخواهند به‌سرعت توافق را زمین گیر کرده و ایران را وارد فاز محرمانه در مسیر معاملات تسلیحاتی کنند.

سوال بعدی درباره زمان احتمالی رفتن پرونده ایران به شورای امنیت یا شورای حکام است؟ در پاسخ باید گفت رفتن پرونده ایران به شورای حکام تا زمانی که ایران سطوح گسترده‌ای از برجام را نقض نکرده باشد بعید است، سطوح گسترده به‌زعم کارشناسان غربی اتفاقی مانند غنی‌سازی اورانیوم در سطح ۳/۶ تا مرز یک تن یا غنی‌سازی ۲۰ درصد تا ۳۰۰ کیلوگرم است. لذا حداقل تا چهارماه آینده امکان حقوقی آن فراهم نیست مگر اینکه پرونده جدیدی علیه ایران با توطئه‌چینی اروپا و رژیم صهیونیستی ایجاد شود که البته آن‌هم نیازمند داده‌های مستندلی است که بتوانند اعضا را با وجود پایبندی ایران به اکثر بندهای برجام و نقض حداقلی آن قانع کنند. در این بین اما اگر آمریکایی‌ها با همکاری اروپا بتوانند شورای حکام را در این زمینه قانع کنند، به احتمال فراوان صرفا می‌توانند در حد یک بیانیه از این سازمان خروجی بگیرند و ادامه کار باید به شورای امنیت برود، جایی که البته موانع مهمی برای کسب قطعنامه فرابرجامی علیه ایران وجود دارد، که یکی از آنها عدم همراهی روسیه و چین با آمریکا است، مساله‌ای که به‌ادعان رسانه‌های غربی احتمال آن امروز و به‌علت درگیری‌های گسترده ترامپ با این دو کشور و قرار گرفتن کشورهای آسیایی در کنار هم، نسبت به گذشته بسیار بیشتر است.

تحریم‌های فلج‌کننده؛ آن روی سکه فتنه

خرداد ۱۳۸۹ و دقیقا در سالگرد فتنه ۸۸، آمریکا که از نتیجه‌بخش بودن آشوب ناامید شده برای تقویت اپوزیسیون داخلی ایران پیش‌نویس جدیدی از تحریم‌ها را با استناد به اطلاع داغ رسیده از درون ایران به سازمان ملل می‌برد و ۲۵ خرداد آن را ذیل قطعنامه ۱۹۲۹ به تصویب می‌رساند، قطعنامه‌ای که قطعا ریشه همه تحریم‌ها و فشارها به ایران در سال‌های بعد به شمار می‌آید؛ اما این قطعنامه چگونه شکل گرفت؟ ادبیات «تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی» اولین بار در بهار ۸۹ از سوی آمریکایی‌ها استفاده و مسیر هسته‌ای، سریع‌ترین راه برای ساختن بنای آن در نظر گرفته شد. آمریکا در این زمان با کنار گذاشتن توافق ایران با برزیل و ترکیه که راه‌حل کاملا منطقی و مناسبی برای خارج کردن اورانیوم پنج درصد از خاک ایران و خرید سوخت ۲۰ درصد از خارج بود، مسیر فنی و حقوقی را به بیراهه سیاسی منحرف کرد، اقدامی که مطمئن بود می‌تواند پایه‌ای برای تحریم ایران خسته از آشوب باشد. باراک اوباما ۲۶ اردیبهشت ۸۹ دقیقا در نقطه‌ای مقابل مواضع سال گذشته خود ایستاد و گفت: «بیانیه امضاشده میان ایران، برزیل و ترکیه مرا قانع نکرده است، زیرا آنها (برزیل و ترکیه) در متقاعدکردن ایران به تعلیق غنی‌سازی اورانیوم شکست خورده‌اند.» در این ایام چندین گزارش توسط استنکام و دیگر نهادهای نظامی و سیاسی آمریکا در توضیح نظامی بودن برنامه هسته‌ای ایران به مراجع آمریکایی ارائه می‌شوند (که البته بعدها همه آنها با گزارش‌های رسمی منتشرشده از سوی منابع رسمی آمریکایی نقض شدند) و بهانه‌ها برای تهیه قطعنامه ۱۹۲۹ فراهم می‌شود. همان ایام «وال استریت ژورنال» مقاله‌ای منتشر می‌کند که توضیح دهنده چرایی تلاش آمریکا برای گرفتن یک مصوبه بزرگ از شورای امنیت آنها با فورس زمانی بسیار محدود است. این روزنامه گزارش می‌دهد اوباما با اطلاع از وضعیت درونی ایران و با تحلیل‌هایی که از جریان اپوزیسیون داخلی دریافت کرده به این نتیجه رسیده که گسترش نارضایتی همراه با فشار بین‌المللی راه مناسبی برای تقویت آشوب‌های درون ایران است و از این‌رو لازم است شورای امنیت وارد میدان شود. این گزارش اضافه می‌کند پروژه چندوجهی بزرگی در آن ایام از سوی آمریکا برای همراهی روسیه و چین و جلوگیری از وتوی قطعنامه یادشده صورت گرفته بود.

این تحلیل را رسانه‌های دیگر ازجمله «تایم» هم منتشر می‌کنند و به‌صراحت می‌گویند اوباما با تحریم‌های جدید به‌دنبال فاصله انداختن میان مردم و حاکمیت در ایران است. دراین‌باره جان بولتون که اکنون مشاور ضد ایرانی ترامپ است، به‌صراحت می‌گوید: «آشوب‌های ایران گزینه تحریم را که بیش از دو سال پیش از دستورکار خارج شده بود، مجددا به روی میز برگرداند.»

بد نیست که اظهارات یکی دیگر از مقامات آمریکایی را نیز دراین‌باره مرور کنیم. استوارت لوی، معاون وقت وزارت خزانه‌داری آمریکا در امور تروریسم و اطلاعات مالی

درباره وقایع بهار و تابستان ۸۹ می‌گوید: «مهم‌ترین اتفاقی که رخ داده این است که آمریکا تصور می‌کند تحریم‌ها با اوضاع سیاسی آشفته ایران ترکیب خواهد شد و این چیزی است که آمریکا به آن امید بسته.»